

نسخه خوانی ۲۷

۱۴۴-۱۲۱

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر در قالب بیست و هفتمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را مورد مذاقه قرار داده است. این متون بدین شرح اند:

استفتاء در باره یک دیگ وقعی: نمونه ای از استفتاءات دوره قاجاری

شاه علی یزدی شیعی

شعری در باره ناصرالدین، دانش خواهی او و تأسیس دار الفنون و آوردن معلم از اطریش

اشعاری از صفایی خوانساری به خط خودش از سال ۱۱۱۰
دو آزاد نامه برای دو کنیزک گرجی از سال ۱۱۰۶ با گواهی علامه مجلسی

قحطی در اصفهان

چند یادداشت تاریخی

از ستایش شاه تا ستایش ملامحمد رضا مجتهد

دستوری عجیب برای نوشتن در روی عقیق

نامه کلیدار حرم امام حسین علیه السلام به یکی از مقامات صفوی برای درخواست کمک

شعر ابوالقاسم قشیری علیه یک فلسفه خوان

شعر اسماعیل امیرخیزی در باره علامه محمد قزوینی

زنان قاجاری، در زمستان و پشت کرسی، رمان های فرنگی می خواندند

کلیدواژه: نسخه خوانی، نسخه خطی، خوانش متون

Reading Manuscripts (27)

Rasul Jafarian

Abstract: In the present article, the author has examined the text of several manuscripts as the twenty-seventh section of the series entitled Reading Manuscripts. These texts are as follows:

Istiftā on an endowed pan: An example of Istiftās in the Qajar period

Shah Ali Yazdi Shī

A poem about Nāser al-Dīn, his quest for knowledge and the establishment of Dār al-Funūn and inviting teachers from Austria
Poems by Safaei Khansari in his own handwriting from 1110

Two freedom documents for two Georgian slave-girls from 1106 with the certificate of Allāmah Majlisī

Famine in Isfahan

A few historical notes

From the praise of the Shah to the praise of Mullah Mohammad Reza Mujtahid

A strange order for writing on an opal

Letter from the janitor of Imam Hussein (as) shrine to one of the Safavid officials to ask for help

Poem of Abolghasem Ghoshiri against a student of philosophy

Ismail Amirkhizi's poem about Allāmah Mohammad Qazvīnī

Qajar women read Western novels in the winter sitting behind Kursis

Keywords: Reading manuscripts, manuscripts, reading texts

قراءات في المخطوطات (٢٧)

رسول جعفریان

الخلاصة: يقدم الكاتب في مقاله الحالي . الذي يمثل الحلقة السابعة والعشرون من سلسلة مقالاته عن المخطوطات . نصوص عدد من النسخ مع ملاحظاته النقدية عليها. والنصوص هي:

١ . أحد الاستفتاءات حول أحد القدور الوقفية، نموذج من استفتاءات العهد القاجاري.

٢ . شاه علي اليزدي الشيعي.

٣ . أبيات شعرية حول ناصر الدين، حبه للعلم وتأسيس دار الفنون وجلب المعلم من النمسا.

٤ . أشعار للصفائي الخوانساري يحظّ يده تعود للسنة ١١١٠.

٥ . وثيقتي تحرير لأمتين جورجتين بتاريخ سنة ١١٠٦ مع شهادة العلامة المجلسي.

٦ . المجاعة في أصفهان.

٧ . عدد من الخواطر التاريخية.

٨ . من مدح الشاه إلى مدح الملائمة محمد رضا مجتهد.

٩ . أمر عجيب بالكتابة على العقيق.

١٠ . رسالة سادن حرم الإمام الحسين عليه السلام إلى أحد المسؤولين الصفويين لطلب المساعدة.

١١ . شعر أبو القاسم قشيري ضد أحد قراء الفلسفة.

١٢ . شعر إسماعيل أمير خيزي حول العلامة محمد القزويني.

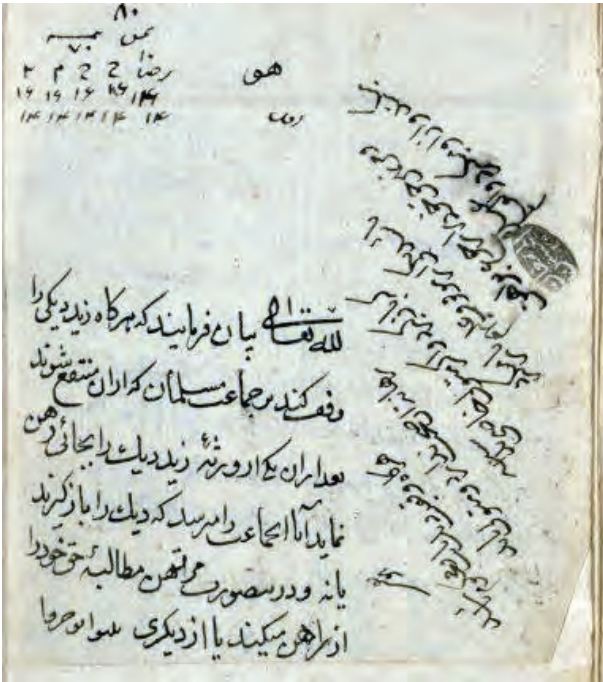
١٣ . النساء القاجاريات يقرن الروايات الغربية في الشتاء وحول كرتي التدفئة.

المفردات الأساسية: مطالعة المخطوطات، المخطوطة، قراءة النصوص.

استفتاء درباره یک دیگ وقفی: نمونه ای از استفتاءات دوره قاجاری

لله تعالی! بیان فرمایند که هر گاه زید، دیگی را وقف کند بر جماعت مسلمانان که از آن منتفع شوند، بعد از آن یکی از ورثه زید، دیگ را به جایی رهن نماید، آیا آن جماعت را می‌رسد که دیگ را باز گیرند یا نه؟ و در این صورت، مرتهن، مطالبه حق خود را از راهن می‌کند یا از دیگری؟ بینوا توجروا

هر گاه وقفیت دیگ ثابت و محکوم باشد، رهانت آن صحت ندارد، و متولی باید که باز گیرد، و اگر متولی خاصی نداشته باشد یکی از موقوف علیهم باز می‌گیرد، و مرتهن حق خود را رجوع به راهن می‌کند و از او می‌گیرد و العلم عند الله.



شاه علی یزدی شیعی

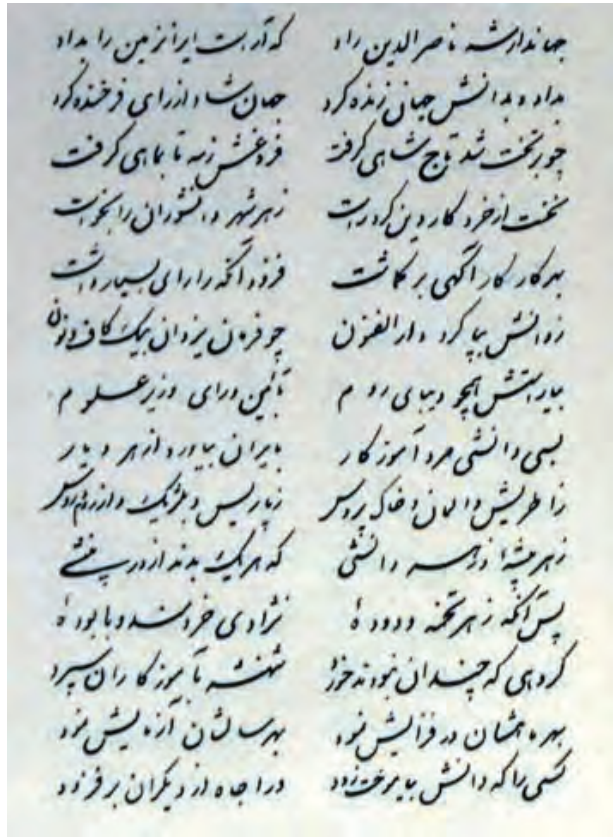
تصویر زیر، خاتمه نسخه ای شرایع الاسلام محقق است که در سال ۹۳۵ کتابت شده است. کاتب آن «شاه علی بن محمد یزدی شیعی» است. هم اسم جالب است، «شاه علی»، از نامه های دوره صوفیانه این شهر، هم تعبیر «شیعی». روزگاری است که به تازگی، اوضاع به سمت تغییر مذهب رفته و عنوان «شیعی» برای خود لقبی است. در دعای آخرش «آله و اصحابه» دارد که هنوز فضا ایجاب می‌کرده که اصحاب هم اضافه شود. کتابت این متن در کاشان بوده و در این یادداشت گفته که سه روز بعد کتابت متن، کتابت حواشی به انجام رسیده است.



شعری در باره ناصرالدین، دانش خواهی او و تأسیس دار الفنون و آوردن معلم از اطریش دیوانی خطی در مسجد اعظم دیدم، اشعاری از دوره قاجاری داشت که از جمله آنها، اشعار زیر بود. شاعر وجه دانش خواهی ناصرالدین شاه را شرح داده و عقیده خود را در این باره بیان و از او ستایش کرده است. البته می‌دانیم ناصرالدین شاه متجدد بود، اما سلطنت قاجاری هم در شرایط تاریخی اش،

نکبت‌ها و مشکلات خاص خود را داشت. سه بار فرنگ رفت، مسائل زیادی آموخت، قرض‌هایی هم روی دست ملت گذاشت. قدیمی‌ها می‌گفتند، چاه باید خودش آب بدهد، ریختن آب دستی در آن فایده ندارد. تجدد این طور در بین ما آمد، نه آن طور. شعر بدی نیست. به درد تاریخ می‌خورد.

| | |
|------------------------------|--------------------------------|
| جهاندار شه ناصرالدین راد | که آراست ایران زمین را بداد |
| بداد و به دانش جهان زنده کرد | جهان شاد از رای فرخنده کرد |
| چو بر تخت تاج شاهی گرفت | فروغش ز مه تا به ماهی گرفت |
| نخست از خرد کار دین کرد راست | ز هر شهر دانشوران را بخواست |
| به هر کار کار آگهی برگماشت | فزود آنکه را رای بسیار داشت |
| ز دانش بپا کرد دارالفنون | چو فرمان یزدان به یک کاف و نون |
| به یاراستش همچو دیبای روم | به آیین و رای وزیر علوم |
| بسی دانشی مرد آموزگار | به ایران بیاورد از هر دیار |
| ز اطیش و آلمان و خاک پروس | ز پاریس و بلژیک و از روم و روس |
| زهر پیشه‌ای، ور ز هر دانشی | که هر یک بدنند از در بینشی |
| پس آنکه زهر تخمه و دوده‌ای | نژادی خردمند و با بوده‌ای |
| گروهی که چندان نبودند خرد | شهنش به آموزگاران سپرد |
| به هر ماهشان در فزایش نمود | به هر سالشان آزمایش نمود |
| کسی را که دانش بیاموخت زود | ورا جاه از دیگران برفزود |
| دگر گر فروزند افزودشان | ز هر بهره‌ای شاد فرمودشان |
| بسی برنیامد که بسیار کس | بپرورد آن خسرو دادرس |
| چو بسیار خواندند و دانا شدند | بهر گون سخن‌ها توانا شدند |
| شهنشاه دانای دانش پذیر | بهر کار فرمود از ایشان وزیر |
| کلیمان و فرزندگان گزین | دیبران و دانشوران مهین |



اشعاری از صفایی خوانساری به خط خودش از سال ۱۱۱۰

در یکی از جنگ‌های صفوی که حاوی اشعار و نوشته‌هایی از بزرگان است، اشعاری از صفایی خوانساری درج شده که به خط همین شاعر در سال ۱۱۱۰ کتابت شده است. همه این اشعار، عاشقانه و دارای مضمون‌های تازه و جالبی است. حیف بود که جایی ثبت نشود، تا وقتی که تا گزارش تفصیلی تری از این جنگ بنویسم. تخلص «صفا» نشان می‌دهد، به رغم آن که در جایی «صفایی زلالی» آمده، اشعار ربطی به زلالی شاعر قرن یازدهم و معاصر میرداماد و مادح او ندارد. البته که همه می‌دانند این جنگ‌ها چه قدر با ارزشند. از این جنگ، پیش از این، اشعار محمد علیا نصرآبادی را در باره عمارت دولتخانه شاه سلطان حسین در کتاب فرهنگ و سیاست عصر صفوی منتشر کرده‌ام. این جنگ به شماره ۱۴۱۹۰ در کتابخانه مجلس نگهداری می‌شود.

هو الحکیم

می‌سوزد آن‌ها که خورد استخوان ما

از بس فتاده آتش شوق به جان ما

وله

گردش چشم تو عین مدّعی چشم من

روی نیکوی تو باغ دلگشای چشم من

[وله]

دیده هر کس که خط لعل لب جانان را / نسخ داند خط یاقوت و خط ریحان را
می‌رسد عین شکست از دو طرف قلب مرا / چون بهم می‌زند آن شوخ صف میزگان را
داده در روز ازل پادشاه کشور عشق / منصب گرد تو گشتن من سرگردان را

[وله]

صفای عارضش کی در دل اغیار می‌ماند / کجا عکس فروغ مهر بر دیوار می‌ماند
نمی‌ماند ز دست انداز گردون عاقبت چیزی / نمی‌دانم چرا ما را گره در کار می‌ماند
به قانون محبت بینوا هرگز نخواهم شد / بچنگم از سر زلف تو گر یک تار می‌ماند
به امید بزرگش می‌کنی زاهد نمی‌دانی / چو گنبد بر سر گور تو این دستار می‌ماند
بهار عارضت آسیب دارد از خزان خط / صفا هم تا قیامت کی درین گلزار می‌ماند

وله

از حرف غمت تا لب اظهار گشادم / مانند زبان در دهن خلق فتادم
هر که رخسار تو را بوسیده است / گل زباغ زندگانی چیده است
وله صفای زلالی!

گل از حجاب روی تو رنگش پدیده است / آهو ز دست شوخی چشمت دویده است
صد بار آسمان ز ترازوی مهر و ماه / در پیش عارض تو خجالت کشیده است
وله

گر نگاهت به من زار نیفتد چه غمست / آهوی چشم سیه مست تو در عین رمست
داخل بزم سخن سرزده باید گردید / باورت گر نبود شاهد حرفم قلم است
وله

نرخ متاع نازش از بس که رفته بالا / خورشید را شمارد از عاشق هوایی
وله

تا ز ناز آن آتشین خو از سر خونم گذشت / گردن من زیر بار منت شمشیر ماند
وله

ز بس خو کرده با او همچو جوهر / سرم نتواند از تیغش جدا شد
وله

من بعد، من و خط شکن بر شکن تو / دست من و دامان بهار چمن تو
وله

گاهی شراب نوشد که یاد حق کند / کو محتسب که زاهد ما را نسق کند
وله

باغ ارم به یک طرف، آن رو به یک طرف / جان جهان به یک طرف و او به یک طرف

[وله]

رو به آن عارض نیکو کردم / کار با آینه یک رو کردم
تا مگر آه کشم تیر ترا / بدل خویش ترازو کردم
وله

عکس بسیار رو به او دارد / پیش آینه یار رو دارد
کرده از بس که پاک اشکم را / آستین، گریه در گلو دارد
آن گل اندام بس که بی دهندست / بالیش غنچه گفتگو دارد
له

از گردش چشمت دل و دین بر جا نیست / هر چند که روی نگهت با ما نیست
تیر مژه ی تو آنچنان جا دارد / در سینه ما، که آن سرش پیدا نیست
له

آمد آن شوخ تا به خانه ما / ماه سر زد در آستانه ما
تیر بیداد آن کمان ابرو / می خورد بر دل نشانه ما
از خجالت فرو رود به زمین / بس که بی حاصل است دانه ما
دیده ها شد تهی ز گوهر اشک / حرف عشق تو شد خزانه ما
له

مطلع حسن مطلعست «صفا» / این غزلهای عاشقانه ما
وله

گل رخسار تو باغ نظر است / خاک پای تو مرا تاج سر است
زندگی خواسته ای از من زار / جان من آنچه بود در نظر است
می روم بر سر راهش از خود / چه کنم زندگیم در گذر است
کی به بزم تو توانم آمد / من که چون شمع سرم در خطر است
دارد از بس که «صفا» چشم برو / روی خوب تو صفای نظر است
له

برق حُسن او چراغم را دمی روشن نکرد / آنچه با من کرد خطش، مور با خرمن نکرد
در دبستان نکویی درس دلجویی نخواند / چشم من هرگز سواد خویش را روشن نکرد
هر طرف صد کاروان مشک تر دارد خطش / فتنه دور قمر در زیر سر دارد خطش

حسب الفرموده عالی حضرت قبله گاهی ملاذی مخدومی مستغنی الالقابی صاحبی مطاعی حاجی
محمد بیک مدّ ظلّه قلمی گردید ۱۱۱۰



دو آزاد نامه برای دو کنیزک گرجی از سال ۱۱۰۶ با گواهی علامه مجلسی

مقدمه

در اواخر دوره صفوی، سیل غلامان و کنیزکان بود که از گرجستان و افریقا و هند، به ایران سرازیر می شد. بسیاری از اینان، مخصوصاً افریقایی ها، تا اواخر دوره قاجار هنوز در خانه های اشراف قاجاری و جز آنها بودند. بسیاری از اینها، به تدریج آزاد شده، و برای آزادی آنها آزادنامه تنظیم می شد. این کار غالباً به توصیه شرع، چه به عنوان کفاره برخی از گناهان و چه به صورت یک امر مستحب موکد صورت می گرفت.

پیش از این و جسته گریخته، آزاد نامه های زیادی را که شمار آن ها در دوره اخیر صفوی فراوان است، منتشر کرده ام. برای این کار، به طور معمول، یک متن، با ذکر آیات و احادیثی که در باره ثواب آزاد کردن غلامان و کنیزکان است، و ادبیات ویژه ای که در آن ها بکار می رود، نوشته شده و آزادی فرد اعلام می کرد. به طور معمول، ذیل آن را عالمی گواهی می کند. در اینجا، مرحوم مجلسی، به خط خود این نوشته را که برای آزادی یک دختر گرجی که به گواهی این متن، در نیمه دهه دوم زندگانش بوده - حدوداً پانزده سال - گواهی کرده است. قید سال، بسا برای این بوده که بگویند کار مهمی کرده و از او چشم پوشی کرده است. نام آزاد کننده، محمد طاهر شریف وحید، (مجلس نویسنده دوره اخیر صفوی) و نام کنیز «سوملی گرجیه» است. در نوشته مرحوم مجلسی از آزاد کننده به عنوان «حضرة الوزارة» یاد شده است.

در واقع هر دو سند مربوط به همین محمد طاهر وحید شریف است که در یک زمان، یعنی ربیع الثانی سال ۱۱۰۶ با گواهی علامه مجلسی تنظیم شده است.

آزاد نامه برای سوملی گرجی

بسم الله

الحمد لله که از سُرْمه سلیمانی بینش عواقب امور، و ملاحظه خاتمه سنین و شهور، دیده بصیرت و امانی و چشم دریافت و بینایی را مطالعه صورت جمیله فواید نبیله حدیث هدایت موازیت «من کان لله کان الله له» حاصل، و نور توفیق که رفیق شفیق شاهراه رضا جویی است، در خلوتخانه دل صفا منزل نازل گردیده، به توسط غور و تدبّر و تأمل و میانجی تعمق و تفکر صراط المستقیم نجات و رستگاری و مدینه السکینه مغفرت و آمرزگاری جناب کبرایی باری. عزّ اسمہ، مشاهده دیده طلب و معاین بینش مدعا و مطلب شد که مُعتق رقاب عباد، و هادی سبل صلاح و سداد. تعالی شانہ و جَلّ برهانه. عتق رقبه اماء و عبید را به مضمون ارشاد مشحون «من أعتق رَقَبَةً مؤمِنَةً» وسیله نجات سالکان طریق بندگی از حبل مشدود سخط و غضب خود ساخته، و به هدایت و نمایش این راه، طریق تأبینی

و پیروی را جهت جمعی که سرمایه این تجارت بی نقصان دارند، ارجای اعتذار پرداخته،

لهذا محتاج عنایت الهی و منتظر فیض رحمت نامتناهی، اقل عبید محمد ظاهر شریف وحید، «سوملی گرجیه» را که در اواسط عشر ثانی از اعشار عمر و زندگانی است، خالصاً لوجه الله الکریم و طلباً لمغفرتہ العمیم از ربقه رقیبت و مملوکیت آزاد، و به صیغ عربیه و فارسیه تلفظ و مشاراً الیها را در سلک احرار منتظم نمود.

امید که این سودا به مقتضای کریمه «تجارةً کن تبور» از آفت نقصان و خسران مأمون بوده، نقد مأمول در کیسه حاصل باد.

حزّره فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۰۶

لقد شُرّف بالامتثال الامر الصادر عن حضرة الوزارة العظمی، لازل منتجعاً للانام و ملجأً للخاص و العالم بايقاع الصیغة الشرعية للتحرير والاعتاق، نیابة عن الجناب العالی و كتب الداعی لدوام دولة القاهرة محمد باقر بن محمد تقی عفی عنهما.

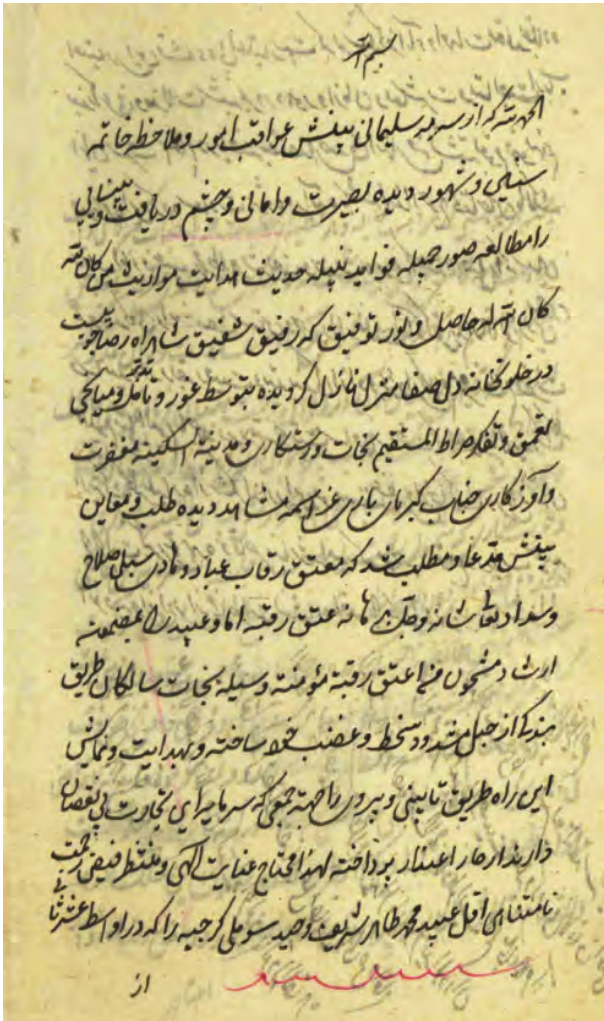
آزاد نامه برای شاه پری گرجی

آزاد نامه دیگری که آن هم از محمد طاهر وحید شریف، مجلس نویس است مربوط به کنیزی به نام شاه پری گرجی است. این سند هم گواهی مجلسی علامه را دارد و از سال ۱۱۰۶ پنج سال قبل از درگذشت ایشان است. هر دو آزاد نامه در نسخه ای از منشآت در مجلس آمده است. الان که سرچ می کردم، چند نمونه دیگر از این آزادنامه‌ها از همین محمد وحید، یا در مجموعه ای از منشآت وی، در نسخه ای از ملک، در مجله پیام بهارستان شماره ۶ (زمستان ۸۸) منتشر شده است. روشن است که این اسناد، برای شناخت تاریخ اجتماعی دوره صفوی بسیار سودمند است.

متن این آزاد نامه که باید به قلم خود محمد طاهر باشد، بدین شرح است:

چون هر موهبتی از مواهب جلیله، و هر عطیه ای از عطیات جزیه جناب کبریای واهب مواهب علیه و معطی عطایای جلیله. تعالی شانه. را شکری خاص و حمدی مقرون به اخلاص لازم و متحتم می باشد که بدون ادای آن با وصف قدرت و توان عذر تقصیر از آن، و کوتاهی از اتیان به آن در دیوان مرحمت بنیان فرمانفرمای ممالک ارواح و ابدان و مالک رقاب پیر و جوان انواع متفاوتة الشان انسان و حیوان مقبول نخواهد بود.

بناءً علی هذا گزارش سپاس مالکیت صوری و حرّیت ظاهری که شمول رحمت بی نهایت او. جلّ برهانه. سرمایه این خاجگی و مخدومی جهت بعضی دون بعض شده، و اسلام فطری خطّ آزادی از



دل مملوکیت جهت قاطبه این طایفه ناجیه گردیده، به وجوه لایقه واجب می نماید، و از اینجاست که بعضی از صدر نشینان محفل عبودیت و بندگی و محرمان خاص الخاص قرب و نزدیکی، در مقام مناجات و دعا و در هنگام آرزو و تمنا فرموده اند که «لا ترفعنی فی الناس درجه الا حططتني عند نفسی مثلها، ولا تحدث لی عزًا ظاهراً الا احدثت لی ذلّة باطنه عند نفسی بقدرها»، و یکی از طرق مختلفه سلوک این مسلک محمود و اقسام متکثره ی تکاپو و سپردن این شاهراه غیر مسدود، عتق رقبه اماء و عبید اعتباری این نشأه بی اعتبار است که به وسیله کفر آباء و امهات به قلاعه بندگی عرفی و مذلات شبه! به مرور دهور و ازمان و معاشرت و متابعت ارباب ایمان شرف اسلام دریافته، به مقتضای صدق انتمای «من تشبه بقوم فهو منهم» در زمره این گروه سعادت پیژوه در آمده باشند،

لهذا احوج محتاجین مالک رقاب اماء و عبید، «محمد ظاهر شریف وحید»، «شاه پری» گرجی الاصل را که سنین عمر و زندگانی را به نصف ستین، و خود را از ظلمت آباد کفر به دار الانوار دین مبین رسانیده، از ربقه ی رقیبت و بند بندگی آزاد، و به مؤدای کلام معجز نظام «فصرت الیوم مثلی الیوم» با خود در رتبه حریت مساوی ساخت که به مضمون ما لایدرک کله لایترک

کله یکباره از شکر گذاری این موهبت عظمی و این خاکساری لازمه .. این دو دولت کبری بی بهره و قاصر نباشد. امید که موجب ترفع درجات میمنه اخیریوه و آزادی از مخاطرات نشأه باقیه باد تحریرا فی شهر بیع الثانی ۱۱۰۶.

از علمت و عزم و زهدت کانی است خالصا لوجه الله العظیم و طلبنا لخيرته العظیم
 از رتبه رفیت و ملکیت ازاد و بصیغ عربیه و فارسیه تلفظ و کلام الیهما
 در ملک اجازت منظم نموده امید که این سودا معتقدان کریمه بخاره این بنور
 از انفت نقصان و خسران مامون بهر نقد مامور در کیم حصول این امر کمال
 ربیع الثانی سنه ۱۲۸۰

لا اله الا الله محمد رسول الله
 لانا من جملة الامم و ملی باقی من العالم باقی و ایتیم من الیتیم
 لانا من جملة الامم و ملی باقی من العالم باقی و ایتیم من الیتیم
 لانا من جملة الامم و ملی باقی من العالم باقی و ایتیم من الیتیم

البدن مثل الیوم ما یخوفه در رتبه رفیت سالی ساخت که بمحضه مالاید که کلمه
 لانه کت که کیماره از شک گذار این مومست عظم و از خاک در لانه تمیز
 اولویت کبر بلج بیره و قاصر نباشد امید که بوجوب ترغیب درجات میمنت
 افتوریه و ازاد از غمطرات نشاء ما قدره بالا کبر و انما ندر ربیع الثانی سنه ۱۲۸۰

ربیع الثانی سنه ۱۲۸۰
 لانا من جملة الامم و ملی باقی من العالم باقی و ایتیم من الیتیم
 لانا من جملة الامم و ملی باقی من العالم باقی و ایتیم من الیتیم
 لانا من جملة الامم و ملی باقی من العالم باقی و ایتیم من الیتیم

گواهی علامه مجلسی:

لقد اجريتُ على قانون الشريعة المقدسة صيغة التحرير وهي عتاق مفتخرا ومؤتمرا ممن طارصيت فضله وكرمه في الافاق اعنى الدستور الاعظم و الصاحب الافخم ملاذ طوايف الامم ملجأ الامراء العظام ومفخر العلماء الاعلام وحيد الزمان وفريد الدوران. مدّ الله تعالى ظلال فضله وفضاله على مفارق الخاص والعام مدى الاعصار والازمان.
وكتب الداعي لدوام الدولة القاهرة محمد باقر بن محمد تقى عفى عنهما.

آزاد نامه ای دیگر

پیش از این چندین بار نمونه از اسناد آزادنامه‌ها را در اینجا گذاشته‌ام. این اسناد مربوط به آزاد کردن غلامان یا کنیزکان فراوانی است که در دوره صفوی، در خانه‌های اشراف خدمت می‌کردند. آزادی آنها معمولاً به عنوان کفاره برخی از گناهان یا به طور کلی برای بدست آوردن ثواب بود. متن حاضر نمونه دیگری از یک آزاد نامه برای یک غلام است که در سال ۱۱۰۵ به احتمال زیاد توسط شاه سلیمان صفوی صورت گرفته است. این سال، آخرین سال حکومت اوست. کسی هم که متن را تنظیم کرده علی القاعده باید علامه مجلسی باشد که در اسناد دیگر مشابه، نام او آمده است. در این آزاد نامه، اسم غلام نیامده و با تعبیر «فلان» یاد شده است. این نباید به این معنا باشد که متن حاضر یک نمونه انشائی برای آموزش آزاد نامه نویسی است، بلکه به احتمال به علت دیگری این نام مشخص نشده است.

بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب الارباب و مالک الرقاب، و مُعتقها بلطفه من رِقِّ العذاب، و مُحَرِّرها بفضله من أليم العقاب، و الصلوة و السلام على سيد الارباب و الاحرار، و شفيع المذنبين في دار القرار محمّد و عترته الاكارم الاخيار الذي بولايتهم نجى من نجى من النار، و سلم تسليمًا كبيرًا كبيرًا و بعد باعث بر تحرير اين كلمات شرعية الدلالات واضحة الايات آن است که، چون به مؤدای کلام معجز نظام حضرت خیر الانام. عليه و آله افضل الصلوة و السلام. که «من أعتق رقبة مؤمنة أعتق الله بكل عضو منها عضوا منه من النار» عتق رقبات موجب تخلص از اليم عذاب و نجات از شداید عقاب است، لهذا قرينة الى الله و طلباً لمرضاته و غفرانه، آزاد و مطلق العنان گردانیدم یک نفر غلام فلان را، و رقيه او را از ريقه عبوديت مستخلص فرمودیم که من بعد احدی را به علت رقيت و بندگی بر عتق مذکور سلطنت نبوده باشد، و مومی الیه در سلک سایر احرار مسلمین منتظم و منسلک است، و بما فيه كَلَمَة وقع الاشهاد، و على الله في كل الامور التوكّل و التوسّل و الاعتماد، و حرّر ذلك في رابع شهر ذى حجة الحرام من شهور سنة خمس و مائه و الف من الهجرة [۱۱۰۵]

لقد شرفت بايقاع صيغة التحرير و الاعتاق أمام الجناح الاقدس الارفع الاعلى.

وكتبه الداعي لدوام الدولة القاهرة الباهرة السلیمانية.

قحطی در اصفهان

یکی از اهالی چهار محال با آن که نزدیک محال بود، بدین نوع بیان حال می کرد که سالی در اصفهان، چنان قحطی عظیم اتفاق افتاد که گدایان ثقیبی نان ندیدند مگر در قرص آفتاب یا در سفره اغنیا لیکن در خواب. و هرگاه قصابی به ندرت گوسفندی کشت، بیچاره گان بر سر هر قطره خورش، هزار خون کردند و استخوان کعبتش را کعب الغزال شمردندی

قطعه:

معاذ الله چنان قحطی که کس را
اگر بر لب حدیث نان گذشتی
ز شوق نام نان تا روز محشر
دمادم در دهانش آب گشتی

چند یادداشت تاریخی

این چند یادداشت روی نسخه ای آمده بود:
تاریخ گرفتن دولت روس ترکستان را در ماه ربیع الاول فی سنه ۱۲۹۸ که سه برج و بارو و خاکریز او را شخم زده بود،

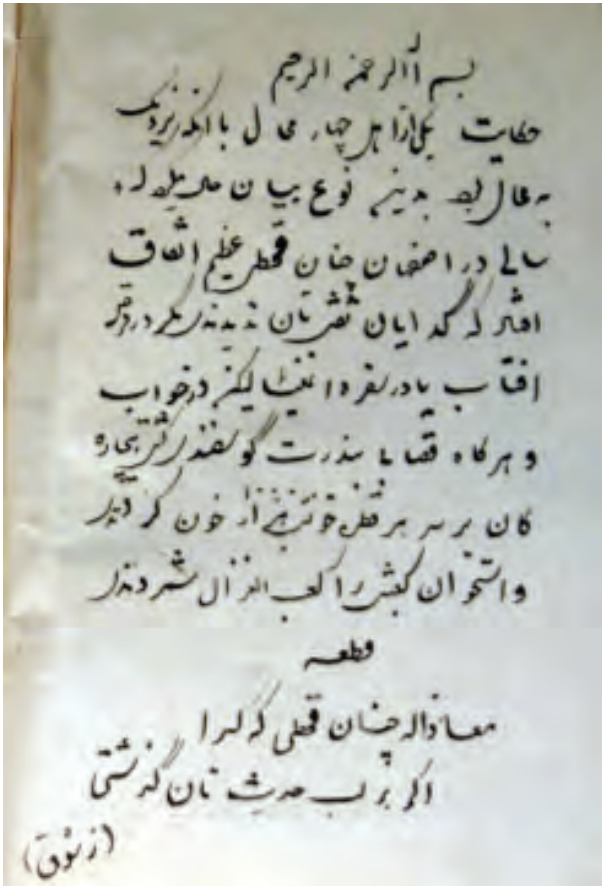
باروت در میان شخم جا داده بود، از بیرون شهر آق تپه تا به میان شهر دیگر، در دو شب دعوی شدید کرده بود، و شلیک توپ، و شخم ها را هم آتش زده بود که یک مراتب طایفه ظاله [کذا] که ترکمان باشند، به یک مراتب دیدند که سه مرحله شهر آتش گرفت، همه فرار کرده، طایفه روس ظفر یافته، به میان قلعه ریختند، هر چه ذکور [بود] کشته شد، و هر چه گریخت، و زندهای ترکمان اسیر شده، مال و منال آنها را به سرقت بردند.

جهت یادداشت قلمی شد فی ...

تواریخ

این چند کلمه از جهت یادداشت که انشاء الله بعد از مردن حقیر باقی مانده [آیند] گان از حالت [گذشته] مسبوقیت داشته باشند.

تاریخ حکومت سرکار خداوندگار اعظم افخم روحی فداها در خبوشان در سنه ۱۲۸۶ که حکمران به



قوچان شد در کمال عزت و شوکت خداوند برقرار و پایدار بدارد بحق محمد و آله اجمعین.

تاریخ تخت نشستن السلطان ابن سلطان ابن سلطان ناصرالدین شاه قاجار در سنه ۱۲۶۵ هزار و دو بیست و شصت پنج در تخت سلطنت برقرار شد. خداوند ان شاء الله پادشاه اسلام را تیغش را بزا و دشمنش را فنا گرداند بحق محمد و آله اجمعین

از ستایش شاه تا ستایش ملامحمدرضا مجتهد

در پایان کتاب مرشد الواعظین، از ملامحمدرضا [استرآبادی] این اشعار از مشفق استرآبادی در ستایش فتحعلی شاه، فرزندش علی شاه، و ملامحمدرضا آمده که جالب است:

من کلام مشفق استرآبادی:

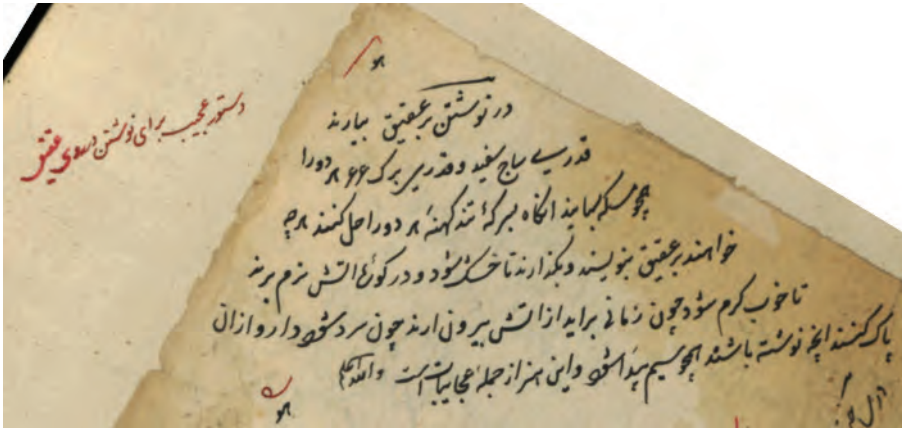
| | |
|--------------------------|----------------------------|
| به عهد شهنشاه گیتی ستان | که گیتی ش در تحت فرمان بود |
| جهاندار فتحعلی شه کزو | سراسر جهان چون گلستان بود |
| خدیوی که سر پنجه مقدسش! | صفای سریر سلیمان بود |
| فلک آستین کآستینش مدام | گهرریز چون ابر نیسان بود |
| علی شاه شهزاده کامران | که چون نور مه ظل سلطان بود |
| گهر سنج ملامحمدرضا | که گنجور لعلش درافشان بود |
| مهین مجتهدی که گفتار او | برآفاق چون مهر تابان بود |
| بر این دفتر خاص مرشد لقب | کز ارشادش عالم بسامان بود |
| مکمل نمود از در شاهوار | که مانند انجم درخشان بود |

دستوری عجیب برای نوشتن در روی عقیق

هو

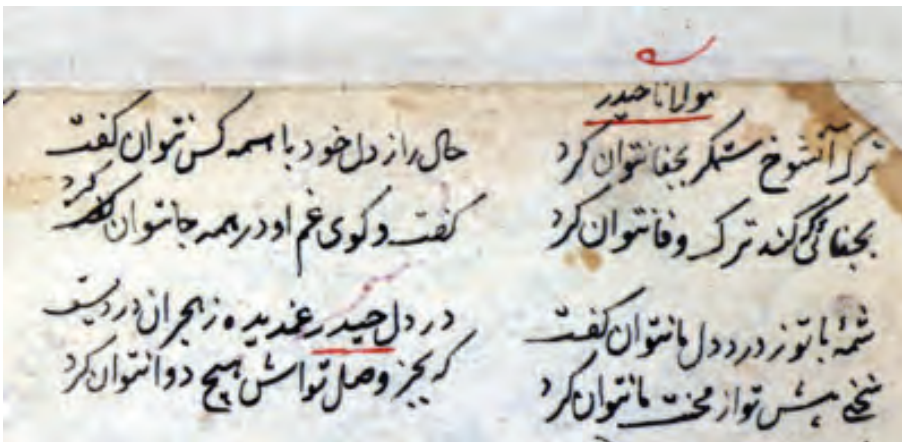
در نوشتن بر عقیق بیارند

قدری ساج سفید و قدری برگ عرعر هر دو را همچو مسکه بسایند، آنگاه به سرکه تند کهنه هر دو را حل کنند. هرچه خواهند بر عقیق بنویسند، و بگذارند تا خشک شود، و در کوره آتش نرم برند تا خوب گرم شود. چون زمانی برآید از آتش بیرون آرند. چون سرد شود دارو از آن پاک کنند. آنچه نوشته باشند همچو سیم پیدا شود. و این هنر از جمله عجایبات است. والله الحاکم



در جنگی که متن بالا بود (۷۳۸۷ دانشگاه)، و اصلش صفوی است، این شعر هم از مولانا حیدر آمده بود:

| | |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| ترک آن شوخ ستمگر به جفا نتوان کرد | به جفایی که کند ترک وفا نتوان کرد |
| شمه ای با تو ز درد دل ما نتوان گفت | سخنی پیش تو از محنت ما نتوان کرد |
| حال راز دل خود با همه کس نتوان گفت | گفت و گوی غم او در همه جا نتوان کرد |
| در دل حیدر غمدیده ز هجران دردیست | که بجز وصل تو اش هیچ دوا نتوان کرد |
| گر تو بیداد کنی کس نکند داد از تو | ور تو دشنام دهی غیر دعا نتوان کرد |



نامه کلیددار حرم امام حسین علیه السلام به یکی از مقامات صفوی برای درخواست کمک

متن زیر از زبان کلیددار حرم امام حسین علیه السلام، سید نصرالله نامی، خطاب به جبه دار باشی (از مقامات دولت صفوی) نوشته شده و ضمن آن آمده است که او در بلاد مخالفین، گرفتار شداید شده و به اصفهان پناه آورده است. مدت‌ها در این شهر مانده و کسی او را در نیافته است. او این نامه را برای جبه دار باشی نوشته، به امید آن که به او توجه کند. تنظیم کننده متن خودش نبوده، و یک ایرانی آن را نوشته است و شعر آخر را هم با آنچه در دیگر منابع آمده، متفاوت ضبط کرده است. به هر حال به نظر می‌رسد ارزش تاریخی خوبی دارد. اصل آن در جنگی است که محتوای آن، در دوره شاه سلطان حسین در ایران و هند فراهم آمده است.

من منشآت کاتبه علی حسب التماس سید النجیب سید نصرالله کلیددار کربلا لجهّ دار باشی

المتمسک بلطف الاله خادم حضرت سید الشهداء سید نصرالله، يعرض لمقامکم الرفيع و مرحمتکم الوسیع و لطفکم الشامل للشریف و الوضیع: ان داعیکم لما درکنی من بلاد المخالف محن و شداید من سموم تخالف العواصف، اللهمنی الله تعالی ان اذهب الی بلاد الاعظم،

كما وقع علیکم بالبلاد المعظم، خصوصاً بلاد الذی فیه سلطان کرم و الرکن الاقوم ملجاء السلاطین معین الاثنا عشریه فی العالمین. فلما استشرت بذلک و عزمت متوکلاً علی ذلک ترکت الاقرباء و الاوطان الی أن دخلت بلدة دار الامان الاصفهان. ثم مضی علیّ الشهور و الايام، ولم یتوجه أحد الیّ من الانام، و ضاقت علیّ الارض طراً، و اهل الارض ما عرفوا دوائی حتی انقطع من کلّ رجایی، و لکن علمت أنّ البلاد لا یخلو من العباد الذین فیهم الصلاح و السداد و ینبوع المروة و الوفاء ملجأ المساکین و الفقراء و معین العجزة و الضعفاء، بل ملاذ الوزراء و الامراء الذی مصداق قوله تعالی «الذین ان مکنهم فی الارض اقاموا الصلاة و اتوا الزکاة و أمرو بالمعروف» فتسلّی قلبی بالعرض الیه، لأنّ العرض علیّ أهل الله، هو عرضّ علیه، فقصدتک زاد الله توفیقاتک و شدّ الله تأییداتک و ابقاک الله فی العالمین و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

ایا جود معن ناج بحاجتی فمالی الی معن سواک شفیع



شعر ابوالقاسم قشیری علیه یک فلسفه خوان

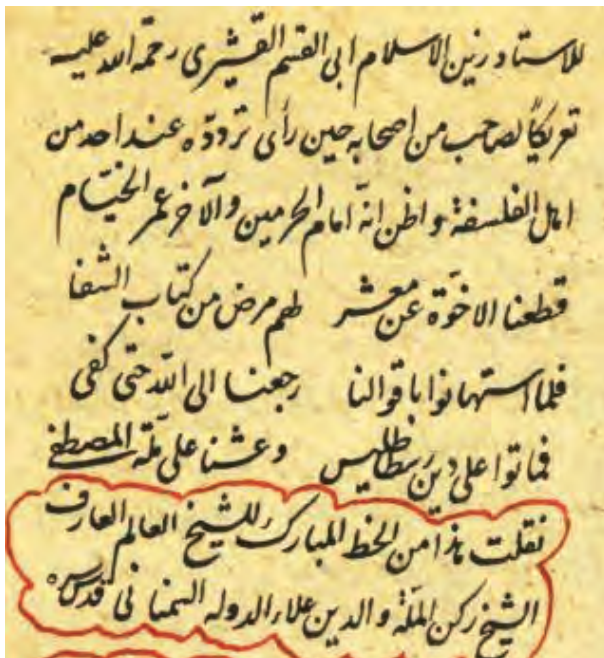
منازعات فرقه ای در دنیای اسلام، یکی از مهم ترین عوامل به فرسایش کشیدن توان جهان اسلام بوده و هست. این منازعات، نخبگان را که می توانستند موتور محرکه جامعه اسلامی باشند، به جان هم می انداخت و چنان که شاهدیم کمتر عالمی است که ردی و ایرادی علیه این و آن ننوشته یا کسی او را با ردیه نویسی خوار نکرده باشد. یکی از منازعات، جدال صوفیان و فیلسوفان است. در تصویر بالا، مطلبی به خط علاءالدین سمنانی است که در باره ابوالقاسم قشیری نقل کرده است. در این متن آمده، او، وقتی دیده است که یکی از اصحابش به درس فلسفه می رود. امام الحرمین یا عمر خیام، از روی اعتراض این شعر را گفته است:

قطعنا الاخوة عن معشر / لهم مرض من کتاب الشفا

فلما استهانوا بأقوالنا / رجعنا الی الله حتی کنفی

فما تون علی دین رسطالیس / و عشنا علی ملة المصطفی

می گوید: ما رابطه برادری را با گروهی قطع کردیم، چون گرفتار بیماری از کتاب شفا شده بودند [جالب است که می گوید از کتاب شفا، گرفتار مرض و بیماری شده است] / وقتی دیدیم که اقوال و آرای ما را مورد اهانت قرار می دهند، روی به خدا کردیم تا او ما را بسننده باشد / آنان بر دین ارسطو مردند، و ما بر ملت مصطفی زندگی کردیم



شعر اسماعیل امیرخیزی در باره علامه محمد قزوینی

علامه محمد قزوینی در ششم خرداد ۱۳۲۸ درگذشت، دانشمندی بزرگ و یگانه که از اسطوره‌های تحقیق و پژوهش در ایران است. مردی که هم میراث کهن را خوب می‌شناخت و هم روش‌های تحقیق و تدقیق جدید را خوب می‌دانست. در میان تصاویر نسخه‌ها، به دفتری از اشعار اسماعیل امیرخیزی (م ۲۷ بهمن ۱۳۴۴) برخوردیم که یکی از آنها عنوان «مرثیت و تاریخ وفات مرحوم علامه محمد قزوینی» داشت. امیرخیزی به دلیل نقشی که در حوادث مشروطه دارد، بویژه به عنوان منشی ستارخان، و نیز هم‌راهیش با خیابانی، شناخته شده است. آثاری هم از منتشر شده، اما چنان که در شرح حالش آمده، بیشتر اشعارش در مجله ارمان انتشار یافته است. شعر وی در باره قزوینی، شاید در همانجا منتشر شده، اما چهار بیت آن در «نثر دوره قاجار» ص ۳۶۱ آمده است، هر چند به اشتباه تاریخ درگذشت قزوینی ۱۳۲۶ نوشته شده است! شعر امیرخیزی در باره قزوینی شامل ۲۳ بیت است و از دستکاری که روی آن شده، پیداست که نسخه اصل خود امیرخیزی است. چندین بیت و مصرع خط خورده و به گونه ای دیگر نوشته شده است. آخرین بیت، ماده تاریخ درگذشت قزوینی است که «هو الغفور» در آورده است. این اشعار چهار روز پس از درگذشت وی، یعنی در دهم خرداد ۱۳۲۸ سروده شده است.

هو الغفور

بشکست سنگ حادثه روزگار کور [در حاشیه: بشکست سنگ کینه چرخ از سر غرور] / آن ساغری
که بود پر از باده طهور

آدینه روز ششم خرداد نیمه شب / شد زیر ابر تیره نهان تابناک هور
زین ناگوار حادثه و سوگ جان گزای / شد بر فلک ز پیر و جوان ناله و شور
ماتمسرای غم شد و کاشانه عزا / هر جا که بود بزم سرور و سرای سور
آوخ از آن کفایه ادیب بزرگوار / کز رفتنش برفت ز دل شادی و جسور
سالار کاروان ادب رهنمای فضل / قزوینی آن محمد عبدالوهاب پور
مجموعه فضائل و گنجینه ادب / علامه محقق و داننده ی فکور
دانا و ستوده خصال و کریم طبع / فرخنده رای و پاک درون شاکر و صبور
چون ابر فیض بخش و چو خورشید نوربخش / چون عقل فز خجسته و چون عشق پر ز شور
علامه ای که بود بیان بدیع وی / بر پیروان علم و ادب مایه ی سرور
ماهند گر جهان به مثل، او بُد آفتاب [در حاشیه: دانشوران چو ماه و محمد چو آفتاب] / آری ز آفتاب
کند ماه کسب نور

شرح مقام شامخ استاد و نظم من / خود داستان کنند کوه است و جنگ مور
ای آسمان نگون شودت طاق نیلگون / در خرگهت پدید شود آیت فتور
با مردمان نیک جهانت جفا ز چیست / اما تو رانه شفت در غم است، و نی شعور [حاشیه: اما تو را

| هولعشور | در قیام تاریخ و وقت بر موم |
|---|---|
| <p>آن سانخی که بود بر زبانه طهور ند زیر آبر سیر ه نشان تا ناک بر ند بر ملک پسترد جان ناله و شپور هر جا که بود بر دم سر زد و سراسر ای بود که قفس برت ره بر شمشیر و جهور قربانی آن محمد جد الوهاب بود عده بر محقق و داننده شکور فرخنده رای و پاک مدون تا کرد و صبور چون عذر فرغشید و چون عشق بر زبون از زهد در جلال خود یافتی محمد صوفی بر سپهر فلان هم ملامد ایام سرود آری ز آفتاب کند ماه ک نور خود نشان کردن که است و چشم بر تا چشم کشید به پند و نکست و مغرور در حرکت پذیر شود آیت خط بر کرد تا ترا نه گفت صدمت و فخر دم که بود</p> | <p>بگفت کند صبر و درنگ کرد آینه روز نشستم خرداد ندرت زین آگاهان و نه و نوب جان گزای تا مسمای غم ندانسانه عزا آنج از آن کجاست ادیب برزگوار تا در کاروان ادب رهنمای خضر موجود فصاحت و کفایت ادب مستور و ستوده و جمال و کرم لیس چون ایرضییر سخن و جو ز بند پشیم فرمودندی کتوبه این که حکم دی عده که بود بیان برین دسه ماهند گر همان میر او بر افتاب سج تمام تاریخ آینه و نظم مس ای همان کون نودت طاق میگون این خیمه که کجاست کتوبه با درون کید جات خا ز بیت</p> |

کتابت کرده ام
کتابت صحیح است

در کون جاده
چو آفتاب

نه رحم بکار است و نی شعور [آزادگان ز دست تو دارند شکوه‌ها / از روز آفرینش تا ساعت نشور
 یا رب چه شد که بلبل سرای گلستان / دیگر نمی‌کند به سوی گلستان عبور
 پنجاه سال بیش همی خواند خلق را / نزدیک خویش از جرگه؟ رفت خود به دور
 پوشید چشم از همه یاران و دوستان / شد زی حریم قدس به خلوتگه حضور
 یک دشت از جهان و ازو ماند یادگار / پس نامه‌های نو چو داود از زبور
 سوز فراق بین که دل داغ دیده را / آتش همی رود به سر از سینه چون تنور
 دیوانه وار دامن صحرا گرفتمی / کردی اگر خیال چيستيم به دل خطور
 اکنون به ماتمش رود از دیده سیل خون / در خون دل همی ززم این نقش بر سطور
 تاریخ سال مرگش پرسیدم از خرد / ناگه ندا رسید ز هاتف «هو الغفور»

تهران ۱۰ خرداد ۱۳۲۸

زنان قاجاری، در زمستان و پشت کرسی، رمان‌های فرنگی می‌خواندند
 یادداشتی در پشت نسخه ای از کتاب اسرار پاریس از سو اوژن است که در اختیار خانواده معیر
 الممالک بوده است. در این یادداشت کوتاه اما با ارزش، نکاتی در باره ترجمه رمانهای فرنگی در دوره
 ناصری، علاقه زنان به خواندن این رمانها، و جلسات زنانه زمستانه پشت کرسی در میان خانواده
 قاجاری برای مطالعه آمده که جالب است. در پایان، نویسنده یادداشت از سیلی که در سال ۱۳۷۴
 ق آمده و تعداد زیادی از مردم در امامزاده داود طعمه سیلاب شده اند، یاد کرده که گزارش دست اولی
 است. متن یادداشت این است:

در سال یک هزار و سیصد و قمری [۱۳۰۲] که بنده نه ساله بوده، و پدرم دوست محمد خان
 معیر الممالک به فرنگستان رفته بود، و مسافرتش سه سال به طور انجامید، مادرم عصمت
 الدوله محترمه ترین دختر ناصرالدین شاه میل مفرضی داشت به خواندن قصص و حکایات.

در آن زمان، از رمانهای فرنگی در تهران ترجمه نمی‌شد و به طبع نمی‌رسید. محمد حسن خان اعتماد
 السلطنه وزیر انطباعات رئیس دارالترجمه دولتی بود و به امر شاه از تواریخ و قصص فرنگی ترجمه
 می‌کرد و به عرض می‌رسانید. از جمله این کتاب روکف بود. زن اعتماد السلطنه، اشرف السلطنه، چون
 میل مادر مرا به این قسم کتب می‌دانست، برای مادرم فرستاد که بخواند. چون کتاب مفصل بود و
 خواندنش به طول می‌انجامید، علی‌هذا مادرم کتاب را اوراق کرده به کُتاب عدیده داد، در زمان قلیلی
 استنساخ شد. علت اختلاف خطوط در کتاب این است.

در اطراف مادرم، همیشه از شاهزاده خانمها و خانم‌های محترمه دیگر و پیرزن‌های خوش صحبت ده
 پانزده نفر بودند. در زمستانها کرسی بزرگی که در اطاق آئینه می‌نهادند، همه در اطراف کرسی نشسته

به صحبت های شیرین و خواندن کتاب وقت عزیز را می گذرانند. (وای بر امروز و تفریحات امروز و عبارات دلخراش مهوع که در مجالس امروز بر پا می باشد) (نعوذ بالله). این کتاب را در آن زمان مادرم می خواند. به این معنا که یکی از خانمها می خواند، پس از خسته شدن دیگری می خواند، و در ضمن خواندن تحقیقات می نمودند که بسیار شنیدنی و لذید بود. بعضی اوقات هم بنده در گوشه ای قرار گرفته و گوش می دادم ولی چیزی نمی فهمیدم. روزگاری شیرین تر و بهتر از آن نمی شد.

در این روزها که سال یک هزار و سیصد و هفتاد و چهار قمری [۱۳۷۴ق] می باشد، کتابهای خود را زیر و رو می کرده، به این کتاب برخورده، آوردم برای خواندن. در زیر کرسی شبها می خوانم تا این که تمام شد. کتاب بسیاری قوی است. قسمت های بسیار شیرین خواندنی دارد. ولی به نظر بنده دو عیب دارد. یکی این که قسمت های مختلف زیاد آورده که انسان گیج شده و نمی تواند به ذهنش بسپارد و دیگر حشو و زواید زیاد دارد و ابدالزومی ندارد. مولف گویا قصدش قطور بودن کتاب بوده است. مثلاً صحبت بین دو نفر را که هیچ موجب ندارد، خیلی به درازا کشیده، و دیگر در شرح دادن وضع یک اطاق یا یک دالان و غیره که زیادی به نظر می آید که خواننده هر گاه میل به خواندن کرد، خواهد فهمید. چه عیش می کنم. این بنده فعلاً به سن هفتاد و هشت شمسی رسیده ... امسال تابستان و پاییز غمگین گذشت که هیچ سابقه نداشت. در کوهسار به قدری بارید که سیل عظیم حرکت کرده، امامزاده داود که معرکه شد. چون تابستان [بود] و زوآر زیاد رفته بودند، همه جا را خراب، و قریب دو هزار نفر طعمه سیل شدند و در حدود اوشان هم خرابی بسیار کرد. تلفات بسیار اندک بود. اغلب شهرها هم مبتلا به سیل های سخت و تلفات سخت بودند. در طهران بیست روز رنگ آفتاب را کسی ندید و غالب می بارید. پروردگارا به تو پناه می بریم در این حوادث. دو ستعلی معیری.

